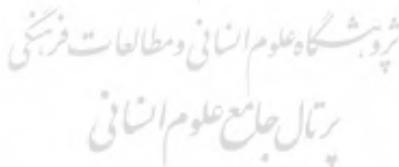


درباره عبارتی از داستان گر شاسب

محمد تقی راشدی



شناخت زبان فارسی میانه و بررسی و برگردان متنهای بازمانده آن به سبب پیوند نزدیک و ریشه‌ای که با فارسی نو دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ این پیوستگی تتها در محدوده واژه‌ها نیست، بلکه در زمینه‌های مختلف ادبی، علمی، فلسفی، اسطوره‌ای و... نیز هست؛ از این رو آن جا که پژوهنده به تحلیل و ریشه‌یابی مسائل می‌پردازد، به آثار فارسی میانه (پهلوی) و یا برگردان آنها نیازمند است.

خواندن و ترجمه آثار فارسی میانه که با خط خاص خود به ما رسیده‌اند، به چند سبب دشوار است: نخست آن که خطی که این آثار بدان نوشته شده‌اند ناقص است و غالباً

تشانه‌های آن نماینده اصوات مختلفی هستند و به علاوه در اتصال به یکدیگر، اشکالی به خود می‌گیرند که می‌تواند به گونه‌های مختلف تعبیر شود. دوم آن که مرز واژه‌ها در دستتویسها مشخص نیست و بر حسب این که تشانه یا تشانه‌هایی را به یکدیگر پیوسته و یا جدا از یکدیگر پینداریم، صورتهاي مختلف و قراتنهای متفاوتی حاصل می‌شود و این صورتها و قراتنهای گونه‌گون می‌تواند مفهومی دگرگون و احتمالاً مغایر با آن چه منظور نویسنده بوده است. به دست دهد. سوم آن که خواندن بسیاری از متنهای فارسی میانه به سبب دربرداشتن مطالب فلسفی دشوار، امطهره‌های فراموش شده، پندرها و آئینهای کهن و واژه‌های از یاد رفته، دشواریهایی دارد که عملأ ترجمه دقیق و مطمئن آنها را غیرممکن می‌سازد.

بنابراین در بررسی این آثار همیشه باید به دستنوشته‌های مختلف توجه داشت و ترجمه‌های متون را نیز باید با دقیقت نگریست. ای بسا که عبارت یا عبارتها بیان در یک ترجمه به گونه‌ای متفاوت با آن چه مراد نویسنده بوده است، خوانده شود و این قرائت منشأ تحلیلی علمی یا مبدأ پنداری کهن و یا پایه اسطوره‌ای موهوم قرار گیرد و برداشت‌های نادرست دیگری را به دنبال خود بیاورد. عبارتی که در این گفتار به بحث گذاشته می‌شود گواهی است بر این سخن.

در آغاز متن پهلوی «داستان گرشاسب»^۱ سخن از ارجمندی آتش است و برای نمودن این ارج، اورمزد روان گرشاسب را فرامی خواند و روان آن چه را در جهان مینو دیده است برای زردشت پازمی گوید.

گفتگو بدین سان آغاز می شود که: اورمزد از زردشت می پرسد: «روان چه کسی - اگر بینی تو را خوشایند است؟» و زردشت پاسخ می دهد: «روان گرشامپ». روان گرشاسب فرا خوانده می شود و از رنجی که در دوزخ دیده است می نالد و می گوید که:

በመስቀል ተቋርቃል እና ስራውን የሚያስፈልግ ይችላል
በመስቀል ተቋርቃል እና ስራውን የሚያስፈልግ ይችላል

وست عبارت را چنین ترجمه می کند؟

در کابل هیربندی بودم که، نیرویی به حمایت من می‌بود؟ (؟) و برای گذران زندگی پیوسته در جهان می‌گشتم و جهان به چشم من زشت آمد و جهان از شکوه من ترسید.^۵ نویرگ تصحیح جدیدی از متن ارائه داده و آوانوشت و ترجمه‌ای از آن با یادداشتها و توضیحات سودمند به چاپ رسانیده است. او متن پهلوی را چنین تصحیح می‌کند:

وَسَارَتْ سِرَّهُ مُهَاجِرًا رَّاهَ سَادَهُ وَأَنْجَى

— * * * * * —

فَلَمْ يَرْجِعُوا إِلَيْهِمْ مِمَّ نَحْنُ نَعْلَمْ وَلَا هُمْ يَرْجِعُونَ

Digitized by srujanika@gmail.com

و آوانوشت و ترجمه او چنین است:

Kāpul hērpat - ē büt ham, kē Mieru Māh patpušt hāhzīvišn x"āstan rā pat gēhān hamē raft
ham u gēhān man zešt pat čašm büt hāh u gēhān hač varz i man tarsit hāh.

هیربد کابل بودم که به وسیله مهر و ماه حمایت می شدم، برای جستجوی زندگی در جهان
می رفتم، اما جهان به چشمان من زشت بود و جهان از آن چه من می کردم، ترس داشت.^۷
از این متن دو ترجمه فارسی نیز در دست است که نخستین بر بنیاد ترجمه وست است:
«به کابل هیربدی توانا بودم و به یاری و پناه آن زندگی خواستم، به جهان همی آدم و
جهان مرا رشت به چشم بودی، جهانی که از بزرگی من بترسیدی».^۸

و دومین بر پایه قرائت و ترجمه نوبرگ است:

«هیربد کابل بودم که مهر و ماه (مرا) پشتیبان بودند، در جستجوی زندگی به جهان همی رفتم و جهان به چشم من نزشت شد و جهان از کردار من ترسید.»^۱

در مجموعه آثار فارسی میانه گرچه از داستان گرشاسب در جاهای دیگر نیز سخن رفته است، اما این اشارات هیچ گونه کمکی به دریافت منظور نویسنده در عبارت بالا، نمی کند. روایتهای فارسی زردشتی دو ترجمه یکسان از این متن به دست می دهنده که می تواند بخشی از ابهام عبارت را روشن کند.

- ۱- صد در نثر: «...کاجی من هیریدی بودمی که در جهان می گردیدم و بیشمن می کردمی تا این همه رنج و بلا و دشواری به من نرسیدی». ^{۱۰}

۲- روایات داراب هرمزدپار: «...کاجی من هیریدی بودمی که در جهان می گردیدم، و بیشمن

^{۱۱} می کردی تا این همه رنج و دشواری به من نرسیدی».

در جمله‌های مورد نظر دو نکته قابل بحث و بررسی دیده می‌شود: نخست آن که اگر قرائت و ترجمه وست و نوبرگ درست است و گرشاسب هیربد کابل بوده است، آیا در اوستا و متنهای دیگر فارسی میانه اشاره‌ای به این جنبه او هست یا خیر؟ دوم آن که تصحیح نوبرگ از متن و ساختن اسطوره حمایت مهر و ماه برای گرشاسب تا چه حد با متن و منطق سازگار است؟

در مورد نکته اول باید گفته شود که در اوستا گرشاسب پسر ثریت (اوستا: *Rita*) و از خاندان سام (اوستا - *sāma*) است و این ثریت کسی است که به عنوان سومین مرد گیاه هوم را فشرده و به پاداش این نیکی دو پسر به او داده شده است به نامهای «اورواخشید» و «گرشاسب» که از این دو «اورواخشید» داور و قانون گذار است و گرشاسب جوان مجعد موی، ابرکار گرزدار که ازدهای شاخداری که اسباب و مردان را می‌بلعید، کشته است، هم چنین او کشنه دیو گندرو (اوستا - *gandarva*) زرین پاشنه است و هم اوست که هیتاپ قاتل برادر خویش رانیز می‌کشد و به طور کلی هیچ جا به هیربد بودن او اشاره نمی‌شود. وصفی که غالباً برای او می‌آید نرمنش (اوستا - *nairimanaḥ*) است که خود گواهی بر جنبه پهلوانی اوست.^{۱۱} در منتهای فارسی میانه نیز یکی از بی‌مرگان است و تا آن جا که می‌دانیم به روحانی بودن او اشاره‌ای نیست. پس چگونه ممکن است روان او به نادرست خود را هیربد کابل خوانده باشد؟^{۱۲} باید پذیرفت که در این مورد منتهای سنتی فارسی زردشتی بر حق آند و اشاره دایبار نیز درست است که واژه پهلوی *وژن* اول ترکیبی است از ورس ۱۰ و *kāč man* : «کاش من».^{۱۳} این فرائت را وجود فعلهای آرزویی *būd* *būd* «بودمی»: *pad pūṣṭhē*: «بر پشت هستی / بودی»: *hamē raft hēm*: «همی رفتمی»: *hehm* *hehm* «بودی»: *tarsid hē*: «ترسیدی» نیز تأیید می‌کند.

در مورد دوم یعنی جمله: **لای اسوس-۱۰۰۰۰** **لای اسوس-۱۰۰۰۰**

که نویسگ آن را به

تصحیح کرده و اسطوره دلنشیں حمایت مهر و ماه را ساخته است، باید گفته شود که واژه **صلالسم** که به نظر او معنی ندارد^{۱۵}، به قرینه دستتویس ل روشن می‌شود. این دستتویس ضبط دیگری دارد و آن **بهار**: «ابان» است و بر این اساس باید گفت که واژه متن نیز املایی برای «توبره» فارسی است^{۱۶} و عبارت «توبره ای / انبانی بر پشت بودی / هستی» کتابه ای است برای رهای، از همه دلستگیهای دنیاپی و زندگی عارفانه فارغ از اندوه مادی.

ایراد دیگری که بر تصحیح او وارد است این که واژه آرامی **لِتْس** BYRH در منتهای فارسی میانه غالبا برای «ماه» به معنوم زمانی آن (۳۰ روز، $\frac{1}{12}$ سال) به کار می‌رود. در فرهنگ پهلوی نیز در زیر واژه‌های مربوط به تاریخ و زمان (در بیست و هفتم) آمده است. آن جا که منظور از «ماه» ایزد ماه باشد غالبا **کمن** به کار می‌رود.

پس طبیعی است که روان گرشاسب مردی که در جهان بسی کارهای نمایان کرده و نامی بلند داشته است از این که به مسبب گناهی نابخشودنی پادآفراء یافته است، پشیمان باشد و آرزو کند که: کاش هیربدی توبره بر پشت بود که گرد جهان می‌گشت و از این جبروت معنوی و بلندی روحش جهان به بیم می‌افتداد. چنین اندیشه‌ای را در نوشته‌های فارسی نو بویزه در آثار عرفانی می‌توان دید، مردان بزرگ و وارسته با ملاح توکل بی هیچ توهش دنیابی، با ایمانی بر دوش راهی سفرهای دور می‌شوند و جهانی را از عظمت معنوی و روحی خویش به شکفت وامی دارند.^{۱۷}.

بنا بر آن چه گفته شد چنین می‌پندارد که عبارت بدان سان که در متن ویراسته دابار آمده، درست است و آواتویسی و ترجمه زیر را برای آن پیشنهاد می‌کند:

*kāč man hērbed - ē būd hēm, kē - m töbrag - ē pad puštē, zīwišn xwāstan rāy pad
gēhān hamē raft hēm ud gēhān man zišt pad čāshm būd hē ud gēhān az¹⁸ ray¹⁹ i'mantarsid
hē.*

«کاش من هیربدی بودمی که مرا توبره‌ای بربست بودی، برای خواستن زندگی (= امرار معاشر) در جهان همی رفتم و جهان به چشم من زشت بودی و جهان از شکوه من ترسیدی»

* * بی نوشتها و مأخذ:

1.-Dhabhar, B. N., The Pahlavi Rivayat, Bombay 1913, pp. 65-74.

۲- براساس متن ویراسته دابار، ص. ۶۶.

Müller, F. (ed); The Sacred Books of the East V. XVIII, p. 373.

۴- I have been a priest of kapūl which be a power in support me...

۵- وست (زیرنویس شماره ۳۷۳ متفقه شماره ۳۷۳ مأخذ باد شده در شماره ۲) قرائت سنتی (کاجی من) را نمی‌پذیرد و ظاهر ابرای تأیید قرائت خود (Kāpūl) به مطابق از بندھش استناد می‌کند که بنا بر قرائت او در آن جا گفته شده است که: آذر فرنیغ، یکی از سه آتش بزرگ دین زرنشتی، نخست در خوارزم بود. در زمان پادشاهی گشتابی به کابلستان انتقال یافت. لازم به یادآوری است که او کابلستان خوانده است در بندھش ایرانی کاریان است نه کابلستان. و براساس مطلب بندھش ایرانی، در زمان گشتابی شاه، آذر فرنیغ را از خوارزم به «لوشن کوه» در «کاریان» جای دادند (نگاه کنید به بندھش ایرانی، چاپ عکسی از روی نسخه TD1، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۰۲-۱۰۳). قرائت وست را توبرگ، ویکاندر و ویدنگرن نیز پذیرفته‌اند. ویدنگرن آن جا که

درباره اختلاف نقش موددان و هیریدان در آین زردشتی بحث می‌کند، هیرید بودن گرشاسب را برای تأیید نظر خوش گواه می‌آورد که با توجه به قرائتی که در این گفتار از واژه مذکور به دست داده شده است، مؤید استباط او نیست. نگاه کنید به:

Widengren, G.: *Les religions de l'Iran*, Paris, 1968, p. 295

۶- Nyberg, H. s.: *A Manual of Pahlavi*, part I, Wiesbaden, 1964, p. 37, 187.

۷- برای این آوانویسی و ترجمه نگاه کنید به:

Oriental Studies in Honour of Cursetji Erachji Pavry. 1933, pp. 336-352

که در: [379-395] *Acta Iranica*, V. IV, 1975, pp. نیز جاپ شده است. نویرگ در این ترجمه علاوه بر متن روایت، داستان گرشاسب را در دینکرد نهم نیز ترجمه و آوانویسی کرده و توضیحات سودمندی بر آنها افزوده است.

۸- عفیفی، رحیم: اورمزد و گرشاسب، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره اول سال دوم، صفحه ۲۶.

۹- بهار، مهرداد، اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲. صفحه ۱۳۹ و نیز همان ترجمه در پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست (متن و یادداشتها) انتشارات توسعه، زستان ۱۳۶۲؛ صفحه ۱۸۲.

۱۰- دابار، بهمن چی نوشیروان چی، صد در نثر و صد در بند هش، بهشتی ۱۹۰۹، صفحه ۸۶.

۱۱- داراب هرمذیار، روایات به اهتمام رستم اونوالا، دفتر اول صفحه ۶۲.

۱۲- برای آگاهی از آن چه درباره گرشاسب در اوستا و ستهای فارسی میانه آمده است نگاه کنید به: پورداد، ابراهیم، پشتها جلد اول صفحه ۱۹۵-۲۰۷.

۱۳- آقای دکتر مهرداد بهار ظاهراً به این نکته توجه کرده و در یادداشت‌هایی که بر ترجمه داستان گرشاسب نوشته‌اند (اساطیر ایران صفحه ۱۲۸؛ پژوهشی در اساطیر ایران صفحه ۱۸۸) خواسته‌اند شخصیت روحانی ماختگی او را توجیه کنند. ایشان دلایلی بر «جتبه شاه موبدی» فرماتروایان نخستین هند و ایرانی ارائه داده اند که اگر هم در موارد دیگر صادق باشد در مورد گرشاسب قطعی به نظر نمی‌رسد دلایل ایشان چنین است:

الف - آن که ترتیه پدر گرشاسب هم را فشرده و فشنرنه هم یک نفر روحانی است.

ب - اورواخشید داور و قانون گذار است و این کار خود از وظایف مودبان است.

پ - وجود لقب هیرید برای گنشاسب و این که مهر و ماه پشتیبان او بوده‌اند.

از سه دلیل یادشده، مورد «الف» و «ب» درباره گرشاسب جیزی را ثابت نمی‌کند و مورد «پ» «نیز مبتنی بر قرائت مشکوک» مورد بحث است.

۱۴- نگاه کنید به زیرنویس شماره ۸ صفحه ۶۶ روایت پهلوی مذکور در یادداشت شماره ۱.

۱۵- نگاه کنید به مأخذ یاد شده در یادداشت شماره ۷ صفحه [393].

۱۶- «توبه» / «تبره» از واژه‌های شناخته شده فارسی است صورت باستانی آن *tubraka** است در گوشه‌های ایرانی و زبانهای آریایی صورتهای مختلفی از آن به کار می‌رود مثلاً در پیشوای *tōbra* و در پنجابی و هندی *tūbra* در گجراتی *tobr* ... (برای ریشه و صورتهای واژه نگاه کنید به:

B. L. Turner, A Comparative Dictionary of the Indo-Aryan Languages, London, 1966, No. 5972, 5480, 5482

با توجه به تعلو واژه در فارسی میانه املاء هم **توبه** با ص ۱۳۹ را برای آن باید انتظار داشت، اما صورتهای متعدد کاربرد واژه در گوشه‌ها و زبانهای دیگر نشان می‌دهد که املاء به کار بوده شده در این متن "tōbār?" نیز ممکن است معرف گونه گویشی آن باشد.

۱۷- مثلاً مقایسه کنید با این داستان در جوامع الجگایات :

وقتی یکی از مشایخ طریقت بر میبل تجربید و توکل قدم در بادیه نهاد و بی زاد و راحله در صحبت قافله احرام حج بیت الله بست. روزی به خود نگریست و گفت: اینست قوی دل مردی که منم، در توکل قدم ثابت دارم و بی زاد و راحله سفر بادیه در پیش گرفته ام و به اعتماد دوست روی به خانه او آورده ام. چون این خاطر در ضمیر او بگشت و این اندیشه در ساحت میبینه او گذری کرد. مردی بود در پهلوی او نشسته و توبه چهاریندی در پیش خود نهاده. آن مرد روی بد و کرد که ای خواجه عزم کجا داری؟ گفت عزم مکه. گفت زاد و راحله تو کجاست؟ گفت بر حق توکل کرده ام و بر اعتماد وی قدم در راه نهاده. گفت: ای بیچاره؛ تو گمان می بری که از جمله متوكلانی؟ غلط کرده ای. و هرگاه که بی زاد و بیاده روی به بادیه نهی و در صحبت قافله روی، هر متغلل و صاحب ثروت که تو را بینند تو بر دل او نشینند و تو را طعام و آب دهد و تو شه و زاد فرماید، پس این توکل نباشد که بار از پشت جانوران بی عقل برداشته ای و بر دل آدمیان عاقل نهاده ای. توکل آن است که چنان که دل تو دریند کس نباشد دل هر کس دریند تو نبود. اینکه بنگر تادر توبه من چیست؟ مرد نگاه کرد توبه ای پرمنگ ریزه بود. گفت پنجاه سال است که تا این بادیه را به قدم توکل می سیرم و سنگ ریزه در توبه کرده ام تا ناظران گمان برند که مگر در توبه زاد و تو شه دارم و کس را دل دریند من نباشد. چون مرد در توکل به کمال باشد و قوت او از خوان احسان ذوالجلال بود. قوت او از دست عنایت لایزال بود.

(سدید الدین محمد عوفی، جواجم الحکایات و لواحم الروایات، جزء اول از قسم دوم، با مقابله و تصحیح دکتر امیر بانو مصفا (کریمی) پیش فرنگ ایران، تهران ۱۳۵۹ ص ۲۲۸-۲۲۹).

۱۸- سن: ۷۰ کم، به ۷۰ کم ۲۲ تصحیح شد.

۱۹- بر مبنای متن ویراسته دایار و قرات و سنت، اوصتا -raya: شکوه، جلال، جبروت دستتویسهای دیگر که ای دارد که نویزگ آن را به **الکرل warzifman** «کارم» تصحیح می کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتوال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتمال جامع علوم انسانی